

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مبیاد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مبیاد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن السمان

## قضا و قدر

در دیار بیکسی ، مرگ پدر  
آتشی در سینه و ، بریان جگر  
همچو سیمایی که ، مغز استخوان  
آب سازد ، شست پا ، تا فرق سر  
هر الم نابود و ، هر دردی دوا  
تا قیامت ماند از این غم اثر  
قدر بابا را نداند هیچ کس  
گرچه باشد فاضل و صاحب نظر  
کی شود از صد هزاران ، یک ادا  
سُرمه چشمان شود گر ، خاک در  
تا توانی ، خدمت والد نما  
در دو عالم سرفراز و بهره ور  
زخم کاری زدنم ، ناگهان  
از مفاصل می جَهد شور و شرر  
در جوانی ، موی سر خاکستری  
خیره چشمان و ، کمان گشته کمر  
بحر طبعم ، آنچنان موج بود  
باد و طوفان غرق بودی دور و بر  
گرگ و کفتار و پلنگ از من فرار  
حال گشته همچو آهو ، شیر نر  
آنچه دل میخواست حاضر میشدی  
یا به زور و یا رضا ، یا سیم و زر  
خامه ای گر آمدی در دست من  
محشری برپا ، ز هر زیر و زیر  
فی البدیهه ، بار دیف ، و قافیه  
نخل فرهنگ و ادب را بارور

بس فضای خاطر. یاران ز نظم  
مینمودم از وفا، پُر مُشکِ تَر  
از فصیح. قوه نطق و بیان  
می پریدم آسمان، بی بال و پَر  
شرق و غرب و در شمال و در جنوب  
هر ژغندی بود، ما را اسپ و خر  
از بسدی. حادثه، پای خرم  
ناگهان لنگ و ولی، من بیخبر  
ماتم. مرگ. پدر از یکطرف  
هر برادر، داده ما را جام. زهر  
یوسف اندر چه فتاد از دست. که  
قسمت. ما، گشته از او بیشتر  
او جفا دید از برادرها، و، ما  
بر علاوه، خویش و قوم و از پسر  
خرمن. هستی. ما، آتش زدند  
آشنایان، در سفر، حتی حضر  
هر که را دستی گرفتم از وفا  
سوخت از ما ریشه و برگ و ثمر  
ای دریغا، قسمت. ما اینچنین  
شاید از حکم. قضا و از قدر  
همدم. بلبل شدی زاغ و زغن  
بادل. پر عُقه مانند. حجر  
طُعمه هر کرگسی لاش. هوس  
بر حلال. لُقمه، کی باشد نظر  
بُوم دارد طعنه ها، بر عندلیب  
زانکه نبود در خورش، کار. دگر  
کار. تقدیر است و بیداد. فلک  
تا نصیب. ما شدی، این خیر و شر  
« نعمتا » حرف. دلت پنهان مکن  
طبع. تو شیرینتر از شهد و شکر